

دو فصل نامه علمی - اختصاصی معارف فقه علوی

سال دوم، شماره سوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵ / ۲۰۱۶ / Fall & Winter Ma'arif Fiqh Alavi, Vol.۲, No.۳,

صفحات ۱۴۱ تا ۱۶۴

تأثیر قاعده فقهی نفی سبیل بر روابط بین المللی مسلمانان^۱

دکتر سید علیرضا حسینی^۲

محمد رضا ناظری^۳

چکیده

قاعده فقهی نفی سبیل کافر بر مسلمان قاعده معروف و مشهوری است که در ابواب مختلف فقه جریان دارد و فقها در استدلال به این قاعده احکام زیادی را استنباط کرده‌اند. این قاعده فقهی از هر نوع روابط، انعقاد قرارداد و معاهده‌ای که موجب سلطه‌ی بیگانگان بر کشورهای اسلامی شود ممانعت نموده و حاکمیت خود را بر آن اعمال می‌کند. نفی سبیل حاکم بر ادله و احکام اولیه است و تعارضی بین آنها مستقر نمی‌شود ولی این قاعده مانند بسیاری از احکام دیگر اسلام در تزاخم و برخورد با مصالح مهم‌تر (احکام حکومتی) تخصیص پذیر است. البته باید شناخت مصالح، تضارب آنها و تقدیم یکی بر دیگری با احتیاط و کارشناسی دقیق صورت پذیرد. زمانی که مساله فردی است مرجع تشخیص مصلحت شخص مکلف است ولی وقتی مورد کلی و عمومی است مرجع تشخیص مصلحت، حاکم جامعه اسلامی با بهره‌مندی از عرف خاص (کارشناسان) است.

کلید واژه‌ها: قاعده نفی سبیل، کافر، مسلمان، روابط بین الملل، فقه امامیه، فقه اهل سنت، حکومت قاعده

^۱ - تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۱۲/۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۳/۱۸

^۲ . استادیار و پژوهشگر قوه قضاییه.

^۳ . دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی و مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات.

مقدمه

در این جهان گسترده، که با شتاب به سوی دهکده بزرگ جهانی، به پیش می‌رود و روابط انسان‌ها بسیار نزدیک شده، تنظیم قوانین حاکم بر روابط ملت‌ها و ملیت‌ها بس ضروری و دشوار است. ما مسلمانان نیز، از این قاعده جدا نیستیم و باید به تنظیم قوانین دینی و شریعت خویش، در زمینه ارتباط با دیگر ملت‌ها و ملیت‌ها برآییم. گرچه فقه ما، سرشار از احکام و فروع در این باره است، اما منسجم کردن و به نظام کشیدن و بازنگری، با توجه به شرایط کنونی ارتباطات امری جدید و ضروری است. اگر در گذشته قوانین حاکم بر روابط اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و حقوقی مسلمانان با بیگانگان و کافران، مسأله گروهی اندک از مسلمانان بود، اما امروزه مسأله همه مسلمانان است و باید در سرلوحه پژوهش‌های فقهی قرار گیرد. در این نوشتار، به چگونگی تصمیم‌گیری در روابط بین‌المللی مسلمانان بر مبنای فقه اسلامی و با تکیه بر قاعده فقهی نفی سبیل پرداخته خواهد شد.

در این باب، با پرسش‌های بسیاری روبرو هستیم از جمله:

مستندات این قاعده فقهی چیست؟

نگاه فقهای اهل سنت به این قاعده چگونه است؟

آیا سبیل (سلطه) با خدعه، مکر و کید تفاوت دارد؟

رابطه قاعده نفی سبیل با احکام حکومتی چگونه است؟

با گذری مختصر بر تبارشناسی تاریخی قاعده نفی سبیل به پاسخ این پرسشها می‌پردازیم.

تبارشناسی تاریخی

اگر چه قاعده ی نفی سبیل از دیر باز مورد بحث و استناد فقهای شیعه و اهل سنت بوده است، اما نکته ی قابل توجه این است که همه ی این مباحث بیشتر به جنبه های خاص فقه عبادی و روابط تکلیفی پرداخته اند و در ضمن، مباحث مربوط به این قاعده

بسیار پراکنده و گذرا مطرح شده است و تاکنون کمتر اثر مستقلی در این زمینه تالیف شده است که ابعاد این قاعده علی الخصوص اثر این قاعده را در مسائل سیاسی و روابط بین المللی تبیین نماید.

بر اساس بررسی انجام شده برخی پایان نامه ها و مقاله های تدوین شده در مورد این قاعده عبارتند از: پایان نامه‌ی «بررسی قاعده نفی سبیل و کاربرد آن در روابط بین الملل» نوشته رقیه عبدی در دانشگاه امام صادق (ع)؛ پایان نامه‌ی «قاعده نفی سبیل و آثار و لوازم آن در فقه امامیه و اهل سنت» نوشته محمد قهرمان نژاد در دانشگاه قم؛ مقاله‌ی «بازخوانی قاعده نفی سبیل با رویکردی به اندیشه های امام خمینی» نوشته مجید رضایی و محمدعلی هاشمی، پژوهشنامه متین، شماره ۵۷؛ مقاله‌ی «بررسی قاعده نفی سبیل و بعضی از نمودهای آن در فقه و حقوق» نوشته حسین سیمایی صراف، دادرسی، شماره ۲۰؛ مقاله‌ی «قاعده نفی سبیل» نوشته ابوالقاسم علیدوست، مقالات و بررسیها، شماره ۷۶؛ مقاله‌ی «جایگاه قاعده نفی سبیل در سیاست های کلان نظام اسلامی» نوشته سیف ا... صرامی، حکومت اسلامی، شماره ۳۰؛ مقاله‌ی «قاعده نفی سبیل و کاربرد آن در روابط بین الملل» نوشته محمد جعفری هرنندی، پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، پیش شماره ۲؛ مقاله‌ی «قاعده نفی سبیل از منظر فریقین» نوشته محمد رحمانی، پژوهشنامه حکمت و فلسفه اسلامی، شماره ۶؛ مقاله‌ی «قاعده نفی سلطه» نوشته علی ضیاء بخش، معرفت شماره ۱۱۵؛ مقاله‌ی «بررسی قاعده فقهی نفی سبیل» نوشته عباسعلی سلطانی، مطالعات اسلامی، شماره ۴۳ و ۴۴؛ مقاله‌ی «قاعده فقهی نفی سلطه کافر بر مسلمان» نوشته حسینعلی احمدی، درسهایی از مکتب اسلام، شماره ۶.

مفاد قاعده

قاعده نفی سبیل از قواعد مهم فقهی است که در نگاه مشهور فقها مستند به آیات قرآن، سنت و اجماع است. فقها در موارد بسیاری این قاعده را مبنای استنباط احکام شرعی قرار داده‌اند. بر اساس مفاد این قاعده هر عمل فردی یا جمعی از معاملات گرفته

تا روابط بین مسلمانان و کافران که سبب شود دشمنان دین یا غیر مسلمان، راهی برای سلطه و ولایت بر مسلمان یا مسلمانان پیدا کنند، حرام است و جواز شرعی ندارد. بر این اساس مقررات اسلامی باید به گونه ای باشد که به هیچ وجه موجبات سلطه کفار را در پی نداشته باشد (مصطفوی، ۱۴۲۱، ص ۲۹۳). امام خمینی نیز مفاد این قاعده را نفی سلطه کفار و بیگانگان بر امت اسلامی می‌داند (موسوی خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۷۲۷-۷۲۰). همچنین وی در تحقیق پیرامون این قاعده به بعدی از ابعاد سیاسی این قاعده اشاره کرده و اعتقاد دارد که مفاد این قاعده تأکید می‌کند که خداوند راهی برای سلطه کفار بر مسلمانان قرار نداده است، در نتیجه سلطه کفار بر مسلمانان در عالم خارج از جانب خداوند نیست و مسلمانان دیگر دستاویزی به عنوان تقدیر و مشیت الهی برای تحمل ظلم و زور کفار ندارند. (همان، ص ۷۲۵)

مستندات قاعده

آیه نفی سبیل

آیه ۱۴۱ سوره نساء که عبارت است از: «... وَ لَنْ يُجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» «... خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان، تسلطی نداده است» به آیه نفی سبیل شهرت دارد. برای استدلال لازم است مفردات این آیه بررسی شود.

جعل در لغت به معنای قرار دادن (قرشی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۳۸) و وضع کردن است (زبیدی واسطی، ۱۴۱۴، ج ۱۴، ص ۱۰۷) (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۱، ص ۱۱۰). در این که مراد از جعل در آیه شریفه چیست، دو نظریه وجود دارد. طبق نظریه اول مراد، جعل تشریحی است؛ به این معنا که خداوند متعال در عالم تشریح، حکمی که موجب سبیل و سلطه کافران بر مؤمنان باشد، وضع نکرده است (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۱۸۸).

اما در نظریه دوم علاوه بر جعل تشریحی، جعل تکوینی نیز مراد است؛ یعنی در عالم تکوین نیز خداوند سبحان برای کفار، غلبه‌ای بر مؤمنان قرار نداده است؛ بلکه همیشه مؤمنان تفوق و غلبه دارند (موسوی خمینی، پیشین، ص ۷۲۳).

برخی از محققان معتقدند آنچه با ظاهر این آیه شریف بیش تر تناسب دارد و در عمل هم امکان اجرا می‌یابد، نظریه اول است؛ چراکه این آیه به مقام تکوین و چگونگی تحقق خارجی روابط کافران و مؤمنان مربوط نیست. چون علاوه بر این که آیه، خبری است؛ اگر جعل را تکوینی بدانیم، با واقع و حقایق تاریخی مسلم، منطبق نیست. چه بسیار که کافران در ظاهر بر مؤمنان پیروز شده و غلبه و استیلا پیدا نموده‌اند. بنابراین، شارع مقدس در مقام تشریح و قانون‌گذاری اعلام می‌نماید که خداوند هرگز حکمی که موجب سبیل و سلطه کافران بر مؤمنان باشد، تشریح ننموده است. (عמיד زنجانی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۲۷).

در واقع این آیه شریفه در مقام بیان یک قاعده کلی در جامعه اسلامی است که بر اساس آن، هر حکم، عمل و قراردادی که سبب علوّ و استیلائی کافران بر مؤمنان شود، جعل تشریحی ندارد و منتفی است. در این مفهوم، قاعده نفی سبیل بر ادله اولیه متکفل احکام واقعی، حکومت دارد. مثلاً پدر یا جد پدری به تشریح خداوند، بر فرزند خود ولایت دارد؛ اما اگر پدر یا جد پدری کافر باشد، این ولایت از او سلب می‌شود. چراکه در این جا قاعده نفی سبیل حاکم بر ادله اولیه ولایت است. چون ولایت یک گونه سبیل و علوّ ولی نسبت به مولی‌علیه است و بر اساس آیه شریفه، سبیل و علو کافر بر مؤمن منتفی است. بنابراین همان طور که «قاعده لاضرر و لاضرار» و «قاعده لاجرح» بر ادله تولیت، حکومت واقعی دارند، قاعده نفی سبیل نیز بر ادله اولیه حکومت واقعی دارد. (همان، ص ۲۷).

در آیه آمده است که خداوند برای کافران علیه مؤمنان هیچ‌گونه سلطه‌ای راه نداده است. در این جا مراد از مؤمن، معنای خاص آن نیست که بر اساس برخی روایات، به شیعه اختصاص دارد: «سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ مَا الْفَرْقُ بَيْنَهُمَا... فَقَالَ - الْإِسْلَامُ هُوَ الظَّاهِرُ الَّذِي عَلَيْهِ النَّاسُ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ إِقَامُ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءُ الزَّكَاةِ وَ... فَهَذَا الْإِسْلَامُ وَ قَالَ الْإِيمَانُ

مَعْرِفَةُ هَذَا الْأَمْرِ مَعَ هَذَا فَإِنَّ أَقْرَبَهَا وَ لَمْ يَعْرِفْ هَذَا الْأَمْرَ كَانَ مُسْلِمًا ... »
(کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۵-۲۴)

بلکه شامل همه کسانی است که به شهادتین اقرار دارند «و المؤمن فی زمان نزول آیه «نفی سبیل» لم یرد به آلا المقر بالشهادتین» (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۵۹۰) و چیزی که مقتضی کفر باشد، از ایشان صادر نشود. (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۲، ص ۳۳۷) لذا کلیه فرق و مذاهب اسلامی (به جز آن‌ها که محکوم به ارتدادند) را شامل می‌شود (عمید زنجانی، پیشین، ص ۲۷). در مقابل، کافران کسانی هستند که به دینی غیر از اسلام ایمان داشته باشند و یا با وجود قبول اسلام، ضروری دین اسلام را انکار کنند. در ادامه بحثی مبسوط در خصوص تعریف کافر خواهد آمد.

برای سبیل در کتب لغت، معانی متعددی از جمله، راه، غلبه و تسلط، حجت، عتاب و عذاب و... ذکر شده است. (طریحی، ۱۴۱۶، ج ۵، ص ۳۹۱-۳۹۲؛ راغب اصفهانی، ۱۴۰۴، ص ۳۲۳). البته «راه» و «طریق» معنای اصلی است (زبیدی واسطی، پیشین، ص ۳۲۵؛ قرشی، پیشین، ج ۳، ص ۲۲۳؛ ابن منظور ابوالفضل جمال الدین، پیشین، ص ۳۱۹) و در قرآن کریم نیز در بیشتر مواردی که سبیل به کار رفته، به نحوی معنای راه در آن وجود دارد. گاهی مراد از آن، راه هدایت است؛ مانند آیه شریف: «فَقَدْ ضَلَّ سَوْأَ السَّبِيلِ» (بقره، ۱۰۸) گاهی مراد، راه معمولی است؛ مانند «وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» (بقره، ۱۷۷) گاهی نیز منظور از آن راه ضلالت است. همچنین گاهی در مفهوم تعدی و تجاوز به کار رفته که در واقع، مراد راه تجاوز است (قرشی، پیشین، ص ۲۲۳) مانند: «فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا» (نساء، ۹۰) البته هنگامی که سبیل با حرف «علی» به کار می‌رود، به معنای عقاب، عتاب، غلبه، سلطه و استیلا استعمال می‌گردد. این نحوه استعمال در آیات متعددی وجود دارد؛ از جمله «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ» (توبه، ۹۱) «وَلَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ» (شوری، ۴۱) و «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ» (شوری، ۴۲)

از مجموع این آیات، می‌توان معنای مشترکی برای سبیل استفاده کرد که همان غلبه، استیلا و سلطه است (عمید زنجانی، پیشین، ص ۲۲۸). در آیه نفی سبیل که از این ترکیب «علی» و «سبیل» استفاده شده، نیز معنای غلبه و استیلا استفاده می‌شود.

به نظر علامه طباطبایی معنای آیه نفی سبیل این است که حکم به نفع مؤمنان و علیه کافران است و تا ابد نیز چنین خواهد بود تا منافقان برای همیشه از رسیدن به اهداف شوم خود، مأیوس باشند و در همه دوره‌ها، بالاخره فتح و پیروزی از آن مؤمنان و علیه کافران خواهد بود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۱۱۶).

نظر امام خمینی درباره مفهوم آیه نفی سبیل قابل توجه است. وی معتقد است: اگر ما به صدر آیه توجه کنیم، ممکن است گفته شود که قرار گرفتن فقره نفی سبیل بعد از فقره «فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ» در این آیه، نشان می‌دهد که مراد، نفی سبیل در آخرت است؛ اما این قول معتبر نیست (موسوی خمینی، پیشین، ص ۷۲۴) اما با قطع نظر از صدر آیه شریفه، بر اساس کتب تفسیر (طوسی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۳۶۴) (طبرسی، ۱۳۵۰، ج ۳، ص ۱۹۶) و غیر تفسیر، چند احتمال در معنای سبیل مطرح است، اما ظاهر این است که سبیل یک معنا بیشتر ندارد و آن «طریق» است که در همه استعمال‌های قرآن کریم به همین معنا آمده است. البته در برخی موارد، قطعاً معنای حقیقی «طریق» قصد شده است؛ اما در اغلب موارد، معنای مجازی آن طرح شده است. از جمله موارد معنای مجازی آیات «سَبِيلِ اللَّهِ» (بقره، ۲۱۷) (بقره، ۱۹۵) (بقره، ۱۵۴) (بقره، ۲۱۸) و «سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ» (نساء، ۱۱۵) و «سَبِيلِ الْمُفْسِدِينَ» (اعراف، ۱۴۲) است که امور معنوی را مثل امور حسی ادعا نموده است. آیه نفی سبیل هم از این قسم است. در این آیه، سبیل به معنای «نصر» یا «حجت» به کار نرفته است، بلکه ممکن است مراد از آن نفی مطلق سبیل باشد؛ به این معنا که نه در تکوین و نه در تشریح، برای کافران راه و سبیلی بر مؤمنان قرار داده نشده است. (موسوی خمینی، پیشین، ص ۷۲۳)

در نهایت امام خمینی نتیجه‌گیری می‌نماید که: «... لازمه نفی سبیل به صورت مطلق، نفی همه سبیل است؛ هم به لحاظ تکوین و هم به لحاظ تشریح. بنابراین، امر دایر بین

یکی از معانی سبیل چنان که از کلام برخی از مفسرین و غیر مفسرین روشن می‌شود، نمی‌باشد (همان منبع، ص ۷۲۲). بر اساس نظر امام خمینی این ادعا که سبیل در یکی از معانی استعمال شده باشد، تمام نیست و نظر ایشان به گونه‌ای است که همه معانی سبیل غلبه، حجت در دنیا، حجت در آخرت، سلطه اعتباری، و سلطه خارجی از آیه استفاده می‌شود. این تحلیل امام خمینی، جامع و کامل است و با این تحلیل می‌توان از آیه شریفه معنای عامی استفاده کرد که هر یک از این معانی مصداق آن می‌باشد. بنابراین می‌توان گفت که بر اساس این آیه، اراده خداوند متعال به هر دو قسم تکوینی و تشریحی آن، نفوذ و سلطه کفار بر مسلمین را به هر شکلی از اشکال نظامی، اقتصادی و فرهنگی نفی کند (رحمانی، بی تا، ص ۳۲).

روایت

قاعده نفی سبیل از سخنان معصومین (ع) نیز قابل اثبات است. روایات زیادی بر علو و شرافت مسلمانان بر غیرمسلمانان دلالت می‌کند. مهم‌ترین آن‌ها حدیث نبوی «علو» است که شیخ صدوق آن را روایت کرده است.

«الاسلام یعلوا و لایعلی علیه و الکفار بمنزله الموتی لایحجون و لایورثون (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۳۳۴) اسلام (نسبت به سایر مکاتب و ملل) همیشه برتری دارد و هیچ چیزی بر آن برتری ندارد و کافران به منزله مرده‌ها هستند، مانع از ارث دیگران نمی‌شوند و خودشان نیز ارث نمی‌برند.»

این حدیث نبوی مشهور به طرق مختلف در منابع روایی شیعه و اهل سنت و با مضامین مشابه نقل شده است (بخاری، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۹۶).

این حدیث به لحاظ سند، مرسل و ضعیف است؛ اما شواهدی بر صحت این حدیث وجود دارد. از جمله این که بر اساس جابریت عمل مشهور نسبت به ضعف حدیث، ضعف روایت با عمل اصحاب به آن جبران شده است. «... النبوی المرسل فی کتب أصحابنا المنجبر بعملهم و استدلالهم به فی موارد متعدده، حتی فی عدم جواز علو بناء الکافر علی بناء

المسلم، بل عدم جواز مساواته و هو قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «الإسلام يعلو و لا يُعلَى عليه» (انصاری، پیشین، ص ۵۸۲)

ثانیاً شیخ صدوق که از نخستین راویان این روایت است، در اعتبار این حدیث و اسنادش به معصوم (ع) جزم و یقین داشته است؛ چون گفته است «قوله» و تعبیر «رُوی» را به کار نبرده است. دأب شیخ صدوق بر این است که اگر جزم به استناد روایت داشته باشد، تعبیر «قوله» می‌آورد. «النبوی المشهور الإسلام يعلو و لا يعلو عليه، فلا إشكال في كونه معتمداً عليه؛ لكونه مشهوراً بين الفريقين على ما شهد به الإعلام، و الشيخ الصدوق (ره) نسبه إلى النبي (ص) جزماً، فهو من المراسيل المعتمدة» (موسوی خمینی، همان، ص ۷۲۶) از این رو برخی فقها این حدیث را موثوق الصدور می‌دانند «الخبر مشهور المعروف ذكره في الفقيه عن النبي (ص) فعمده الكلام دلالة و الا فمن حديث السند موثوق الصدور عن النبي (ص) لاشتهاره بين الفقهاء و عملهم به» (موسوی بجنوردی، پیشین، ص ۱۸۹)

علامه مراغی نیز آنرا مشهور و مستغنی از ملاحظه سند «الخبر المشهور في ألسنة الفقهاء المتلقى بالقبول بحيث يغني عن ملاحظة سند» (مراغی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۵۲) و امام خمینی آنرا معتمد و مشهور بین فریقین می‌داند (موسوی خمینی، پیشین، ص ۷۲۶). بنابراین من حیث المجموع، اطمینان و وثوق به صدور روایت وجود دارد و از ناحیه صدور، مورد قبول شیعه و سنی است.

اجماع

دلیل دیگری که به آن به این قاعده استدلال شده است اجماع است. (فاضل لنکرانی، ۱۴۱۶، ص ۲۲۳)؛ البته اگر اجماعی بر مفاد این قاعده باشد، مشکل احتمال مدرکی بودن را دارد. هرچند که اجماع چه محصل و چه منقول آن حجیت ذاتی را ندارد و زمانی حجت است که کاشف از قول معصوم باشد (جمعی از نویسندگان زیر نظر هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۲۵۷-۲۵۲). امام خمینی در تحقیقات اصولی خود بر عدم حجیت ذاتی اجماع تأکید می‌کند: «و بالجمله: فحجیه الاجماع عندنا انما هی

لكشفه عن القول المعصوم؛ لقاعده اللطف او غيرها و الا فالاجماع من حيث هو ليس حجه عندنا» (موسوی خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۲۵۵-۲۵۴). البته برخی معتقدند با مساله اجماع نباید دستوری برخورد کرد بلکه باید مورد به مورد، ظرفیتها و قرائن را ملاحظه کرد؛ مثلا هرگاه اجماعی مورد تصریح یا ارتکاز همه فقیهان در همه اعصار باشد به گونه ای که حکم مورد اجماع از مسلمات فقه تلقی گردد نمی توان از این اجماع به صرف احتمال یا قطع به مدرکی بودن دست برداشت. (علیدوست، ۱۳۸۳، ص ۲۳۶-۲۳۵)

عقل

در این مبحث قاعده نفی سبیل از منظر مناسبت حکم و موضوع قابل بررسی است. صاحب عناوین در این مورد می نویسد: «اعتبار عقلی در تایید این قاعده وجود دارد. چرا که شرف و برتری اسلام حکم می کند که مسلمان مقهور و تحت سلطه کافر نباشد مگر این که سبب این تسلط به واسطه خود شخص مسلمان ایجاد شود که در این صورت خود او احترام خویش را ساقط نموده است این امر گر چه به خودی خود دلیل محسوب نمی شود اما یک موید قوی می باشد که مستند به عبارات وارده در شرع می باشد.» (حسینی مراغی، پیشین، ص ۲۱۵). به نظر می رسد صاحب عناوین این دلیل را برای اثبات قاعده کافی ندانسته اما آن را به عنوان یک موید قوی برای قاعده دانسته است که مستند به عبارات وارده در شرع است.

برخی فقها معتقدند مناسبت حکم و موضوع به این معناست که شرف اسلام و عزت آن مقتضی بلکه علت تامه ای آن است که در احکام و شرایع حکمی را که موجب ذلت و خواری مسلمانان باشد وضع نکرده باشد؛ زیرا که خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید عزت را به خودش و رسولش و مومنین منحصر نموده است و چنین می فرماید: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (منافقون: ۸). بنابراین چگونه ممکن است خداوند حکمی را تشریح و وضع نماید که موجب علو و برتری کفار بر مسلمین گردد و مسلمان را بر امتثال بر آن حکم ملزم نماید، در حالی که موجب عزت کفار و ذلت و خواری مسلمین گردد. با وجود آن که خداوند عزت را برای خودش و برای

رسولش و برای مومنین منحصر کرده است و انصاف این است که فقیه قطع پیدا کند به این که امکان ندارد حکمی جعل شود که موجب خواری مسلمان و عزت کافر گردد و این استدلال از باب استخراج حکم شرعی از روی ظن و تخمین نیست تا این که مشمول ادله ای باشد که ما را از عمل به ظن و قول به غیر علم و افتراء به خدا نهی کند. بلکه این استدلال از قبیل تنقیح مناط قطعی است که از ادله لفظی قطعی آشکار می‌گردد و ایشان در ادامه بحث می‌فرماید: «و این استدلال در نزد من از بهترین صورت های استدلال بر این قاعده است. چراکه نفس به آن اطمینان پیدا می‌کند و برای فقیه نیز اطمینان حاصل می‌شود» (موسوی بجنوردی، پیشین، ص ۱۹۲).

دیگران نیز نوشته اند با این دلیل نیز قطع پیدا می‌کنیم که به مناسبت حکم و موضوع، اسلام در مقام قانونگذاری اصلاً نمی‌تواند قانونی را تشریح کند که سبب عزت کافر و ذلت مسلمان شود، زیرا این امر با این دین مقدس سازش ندارد. بنابراین ما دلیل مذکور را از اقوای ادله می‌دانیم (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۵۸).

برخی معتقدند اختلافی نیست که پذیرفتن ذلت توسط مومنان حرام است، آن چنان که خداوند تعالی فرمودند: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (منافقون، ۸)؛ عزت فقط برای خدا و پیامبر (ص) و مومنان است. ظاهر آیه اختصاص عزت به این سه دسته است و سلطه‌ی کافر با ذلت سازگار نمی‌باشد؛ بلکه سبب ذلت آن‌ها می‌شود. آن چنان که از امام صادق (ع) در معتبره معلی ابن خنیس نقل است که حضرت فرمودند: «خداوند عزوجل فرموده است: هر کس بنده مسلمان مرا خوار و ذلیل کند، با من اعلان جنگ کرده است» (مصطفوی، ۱۳۷۹، ص ۲۹۴).

از امام صادق (ع) نیز روایت شده است که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ فَوْضَ إِلَى مَوْمِنٍ أَمْرِهِ كُلِّهَا وَلَمْ يَفُوضَ إِلَيْهِ يَكُونُ ذَلِيلًا إِمَّا تَسْمَعُ اللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ: وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ فَالْمَوْمِنُ يَكُونُ عَزِيزًا وَ لَا يَكُونُ ذَلِيلًا، إِنَّ الْمَوْمِنَ اعَزَّ مِنَ الْجَبَلِ، لِأَنَّ الْجَبَلَ مِنْهُ بِالْمَعَاوِلِ وَالْمَوْمِنُ لَا يَسْتَقِلُّ مِنْ دِينِهِ بَشْيءٍ؛ خداوند اختیار همه کارها را به مومن داده است، اما این اختیار را به او نداده است که ذلیل باشد مگر

نشینده ای که خدای تعالی می‌فرماید: و عزت از آن خداست، پس مومن عزیز است و ذلیل نیست. مومن از کوه نیرومند تر است؛ زیرا از کوه با ضربات تیشه کم می‌شود، اما با هیچ وسیله‌ای نمی‌توان از دین مومن کاست. (کاشانی، ۱۴۰۴، ص ۲۷۴).

آیات و روایات دال بر عزت و شرافت مسلمانان و سلطه ناپذیری آنان بیش از این است. مدلول التزامی این آیات و روایات این است که اسلام با هر گونه سلطه و حاکمیت کافران، به ویژه کافران حربی که با مسلمانان سر ستیز و جنگ دارند، مخالف است و هر گونه حکمی که در آن استشمام پذیرش حاکمیت غیر خدا بر مسلمانان شود باطل و ناصحیح است. مستفاد از قاعده نفی سبیل نیز چیزی جز این نیست که راه هرگونه نفوذ کافران برای سلطه و حاکمیت بر امت اسلامی در اسلام مسدود است.

البته برخی معتقدند استناد به مناسبت حکم و موضوع و همچنین ادله لفظیه (آیات و روایت) در بررسی عقلی قاعده تنها تبیین درک عقل در مساله است با تقریر عقلی آن سازگار نمی‌باشد. از این دیدگاه بدون تردید عقل با شناخت موضوع و مفاسدی که بر آن مترتب است تردیدی در ناروایی و قبح سبیل و نفوذ کفار بر مسلمانان نمی‌نماید و از آنجا که این درک از عقل داخل در قاعده ملازمه (کل ما حکم به العقل حکم به الشرع) بوده و با آن حکم شرعی اثبات و کشف می‌گردد. (علیدوست، پیشین، ص ۲۳۶-۲۳۷)

کافر کیست؟

کافر کسی است که آنچه به ضرورت از دین می‌داند، منکر شود، خواه حربی باشد یا اهل کتاب و یا مرتد. ناصبیان، غالیان و خوارج نیز، در زمره کافرانند. (حکیم، بی تا، ج ۱، ص ۳۷۸). می‌توان اظهار کرد که کافر، به کسانی گفته می‌شود که به گونه آشکار، یکی از ارکان آیین اسلام، یعنی ألوهیت، توحید و یا رسالت را انکار می‌کنند و یا این که خود را در زمره مسلمانان می‌دانند، اما براساس قوانین شرعی، مسلمان نیستند، مانند: غالیان، ناصبیان و یا منکران ضروری دین. روشن است که افراد گروه دوم خود را مسلمان می‌پندارند، لیکن حکم فقهی اسلام بر آنان بار نیست. اما گروه نخست، هم خود باور دارند که مسلمان نیستند و هم مسلمانان آنان را خارج از آیین خود می‌دانند.

به تعبیر دیگر کافر، کاربردی در حوزه آیین اسلامی دارد و کاربردی در خارج از این حوزه. در این نوشتار، سخن درباره کافر در خارج از حوزه شریعت اسلامی است؛ بنابراین کافرانی چون غالیان و ناصبیان و... در حوزه این بحث و تحقیق قرار نمی‌گیرند. کافر با مفهوم مورد نظر، به دسته‌هایی چند تقسیم می‌شود:

الف. پیروان آیین مسیح، یهود، زرتشت که در اصطلاح (اهل کتاب) نامیده می‌شوند.

ب. ملحدان، که به هیچ مذهبی اعتقاد ندارند.

ج. مشرکان و آنان که برای خدا شریک می‌گیرند.

د. پیروان مذهب‌ها و آیین‌های ساختگی که اصل و ریشه‌ای ندارند.

هـ. آنان که خود را پیرو یکی از پیامبران غیر از موسی، عیسی و زرتشت می‌دانند، بسان کسانی که خود را پیرو ابراهیم(ع) یا پیامبری دیگر می‌دانند.

کافران در حوزه بیرون از شریعت، در یک دسته بندی، به حربی و غیرحربی تقسیم می‌شوند: حربی به آن دسته از کفار گفته می‌شود که بین آنها و مسلمانان قرارداد ذمه، امان و یا مهادنه منعقد نشده باشد. مسلمانان می‌توانند براساس قراردادها و توافق‌هایی، با کافران زندگی مسالمت آمیز داشته باشند که به چنین کافرانی غیرحربی گفته می‌شود. این قراردادها به سه صورت است:

الف. ذمه: قراردادی که میان دولت اسلامی و اهل کتاب(مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان) که علاقه دارند در حوزه حکومت اسلامی، یعنی دارالاسلام، زندگی کنند، بسته می‌شود (نجفی، ۱۳۶۸، ج ۲۱، ص ۳۲۷).

ب. مهادنه: قرارداد متارکه جنگ میان دولت اسلامی و کافران است. (حلی، بی تا، ج ۱، ص ۳۰۳).

ج. امان: قراردادی که میان گروهی از مسلمانان و افراد کافر بسته می‌شود. (نجفی، پیشین، ص ۹۲).

نکته‌ای که باید بدان توجه داشت، این است که مهادنه یا معاهده میان دولت اسلامی و کافر است که در دنیای کنونی با پذیرفتن پیمان‌های بین‌المللی، محقق است و شرط آن گرفتن خراج نیست. گرفتن خراج در گذشته، نشانه صلح و میثاق بود و گرنه موضوعیت ندارد. بر این اساس، در نظام سیاسی کنونی جهان، کافران که پیمان‌های بین‌المللی را پذیرفته‌اند، نسبت به مسلمانان اهل حرب نامیده نمی‌شوند. اگر کافران، مشمول هیچ یک از قراردادهای سه‌گانه نشدند حربی نامیده می‌شوند. کافر حربی، در فقه اسلامی خونش مباح است و اموالش محترم نیست، یا بر اموالش مالکیت ندارد.

تفاوت سبیل (سلطه) با مکر، کید و خدعه

مکر

مکر در لغت به معنای تدبیر برای ضرر رساندن (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۱۴۳) یا حيله‌گری در نهان آمده (ابن منظور، پیشین، ج ۵، ص ۱۸۳) یعنی منصرف کردن غیر، از تصمیم خودش به وسیله نیرنگ (راغب اصفهانی، پیشین، ص ۷۷۲) و معادل آن در زبان فارسی فریب و نیرنگ است.

ماده مکر در قرآن کریم ۴۳ بار به کار رفته که بیشتر موارد درباره خداوند مطرح شده است. (آل عمران، ۵۴؛ انفال، ۳۰؛ اعراف، ۹۹؛ یونس، ۲۱). از این رو برخی برای مکر در قرآن کریم معنای تدبیر و تقدیر را ارائه داده‌اند. (قرشی، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۵). بر اساس معنایی که برای مکر ذکر شده، مکر جنبه ابزاری دارد و می‌تواند ابزاری برای افعال خیر یا افعال شر قرار گیرد؛ از این رو مکر هم می‌تواند در افعال شر و هم در افعال خیر به کار رود (راغب اصفهانی، ۱۳۶۷، ص ۲۱۳). البته استعمال لفظ مکر به خصوص در زبان فارسی بیشتر در موارد مذموم است (مکارم شیرازی، ۱۳۵۴، ج ۲، ص ۵۶۶) لذا برخی مفسران تمام موارد مکر را در رابطه با افعال شر و مذموم دانسته‌اند (ابن عاشور، بی تا، ج ۲، ص ۱۸۵).

در قرآن کریم هم مسائلی درباره مکر بیان شده که با توجه به آن آیات می‌توان گفت: مکر در نگاه قرآنی ابزاری برای نیت‌های مذموم و نیت‌های خیر به کار می‌رود:

«... اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَ مَكْرَ السَّيِّئِ وَ لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ؛ اینها همه بخاطر

استکبار در زمین و نیرنگ‌های بدشان بود؛ اما این نیرنگ‌ها تنها دامان صاحبانش را می‌گیرد» (فاطر، ۴۳) در این آیه و آیات مانند آن (غافر، ۴۵؛ نحل، ۴۵) مکر با وصف سیئه توصیف شده و این وصف می‌رساند که مکر از منظر قرآنی می‌تواند ابزاری برای افعال شر باشد و در مقابل، مفهوم مخالفش این است که مکر می‌تواند ابزاری برای افعال خیر نیز باشد (قرشی، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۵).

همچنین در فرازهای دیگری از آیات شریفه، مکر به خدا نسبت داده شده است: « وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ...! (و یهود و دشمنان مسیح، برای نابودی او و آیینش) نقشه کشیدند و خداوند (بر حفظ او و آیینش) چاره‌جویی کرد. » (آل عمران، ۵۴). انتساب مکر به خداوند و توجه به این نکته که از خدای تبارک هیچ فعل مذمومی سر نمی‌زند، روشن می‌کند که قرآن کریم مکر را فقط ابزاری برای افعال شر نمی‌داند؛ بلکه مکر می‌تواند در دست کسانی با نیت‌های پاک باشد و در افعال خیر به کار رود؛ هم چنانکه می‌تواند ابزاری در دست صاحبان نیت‌های شوم باشد و در افعال شر به کار رود (فضل اله، ۱۴۱۹، ج ۶، ص ۴۶).

کید

کید به معنای سعی و تلاش در ضرر رساندن به غیر به صورت حيله کردن معنا شده است (طریحی، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۹). این ماده در بسیاری از موارد به معنای مکر بیان شده و ۳۵ مرتبه در قرآن به کار رفته است (آل عمران، ۱۲۰؛ نساء، ۷۶) و تفاوتش با مکر این است که شدیدتر از آن است (عسگری، بی تا، ص ۵۰۸).

خدعه

خدعه از ماده خدع است به معنای وادار کردن دیگری به کاری که او در صدد آن کار نبوده و آشکار کردن کاری بر خلاف آنچه که پوشیده است. (راغب اصفهانی، همان، ص ۲۷۶). خدعه معنایی شبیه به معنای مکر دارد (ابن منظور، پیشین، ج ۸، ص ۶۳)، که در قرآن پنج بار به کار رفته (نساء، ۱۴۲) (بقره، ۹) (انفال، ۶۲)، اما گستره معنایی آن محدودتر از مکر است، به شکلی که خدعه فقط شامل مخفی کردن مواردی می‌شود که از شأن

آنها ظاهر بودن است؛ یعنی تنها تفاوتشان در صفت مخفی بودن گفته شده است (فراهیدی، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۳۷۰).

از لحاظ روابط بین المللی مسلمانان، مکر و خدعه با کفار غیرحربی جایز نیست و فرقی در این زمینه بین مسلمان و کافر غیرحربی نیست و چنان که مکر و خدعه با مسلمانان از جهت اخوت و برادری بدتر از خدعه با کفار است، مکر و خدعه با کفار از جهتی دیگر بدتر از خدعه با مسلمانان است و آن جهت، خدشه دار شدن صفا و پاکی و راستی و درستی اسلام و مسلمانان است، اما مکر و خدعه با کافر حربی نظیر صهیونیست‌ها در زمان ما که در حالت جنگ با اسلام و مسلمان‌ها می‌باشند جایز، بلکه مکر و خدعه با آنها یک نوع حربه است که مسلمان باید داشته باشد (مظاهری، ص ۴۳۱-۴۳۰) البته برخی روایات نیز بر جواز این مکر و خدعه از سوی مسلمان دلالت دارند. (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۳۳)

در مقایسه بین مفاهیم سبیل (سلطه) و واژه های مکر، کید و خدعه و با عنایت به مفاهیم قرآنی این واژه ها باید گفت همان گونه که ادله چهار گانه ما هرگونه سبیل و سلطه از سوی کافر بر مسلمانان را نفی می‌کنند به طریق اولی مکر، کید و خدعه نیز نفی گردیده و هوشیاری و بیداری مسلمانان لازم دانسته شده است.

مفهوم نفی سبیل از نگاه اهل سنت

مفسران اهل سنت درباره مفهوم نفی سبیل چند احتمال را مطرح کرده اند که برخی از آنها بدین شرح است:

۱. مقصود از نفی سبیل، نفی حجت و استدلال برای کافران در روز قیامت است. مستند این قول روایتی است که آنان از امیرمؤمنان گزارش کرده اند. این روایت را با تعبیر مختلفی نقل کرده اند؛ از جمله یسع حضرمی می‌گوید: «كنت عند علی فقال لرجل: یا امیرالمؤمنین ارأیت قول الله و لن يجعل الله ... کیف ذالک و هم یقاتلوننا و یظهرون علینا احیاناً، فقال علی رضی الله عنه: معنی ذلک یوم القیامة یوم الحکم» در محضر امیرمؤمنان بودم. مردی عرض کرد: آیا فرمایش خداوند متعال «لن يجعل الله للكافرين

علی المؤمنین سبیلاً» را ملاحظه کرده اید چگونه (نفی سبیل شده) است، در حالی که آنان ما را می‌کشند و بر ما غلبه می‌کنند؟ علی فرمود: معنای نفی سبیل عبارت است از نفی حجیت در روز قیامت.

مشابه همین مطلب از قول ابن عباس نیز گزارش شده است. ابن عربی بر این باور است که برداشت این معنا از نفی سبیل نادرست و ضعیف است. صدر این جمله می‌تواند قرینه و مؤید این معنا باشد، اما لازمه این معنا این است که جمله اخبار باشد و در اخبار فایده و سودی نهفته نیست و تکرار همان جمله «فَاللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» خواهد بود (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۵، ص ۴۱۹).

۲. معنای دیگری که برای نفی سبیل ذکر شده عبارت است از نفی سلطه دشمنان، مشروط به اینکه یکدیگر را توصیه به باطل نکنند و انجام منکرات را ترک گویند و از گناهان توبه کنند. در غیر این صورت، سلطه دشمنان از جانب خود آنان است؛ همان گونه که از آیه «و ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم» استفاده می‌شود. مستند این قول روایتی از ثوبان است که دلالت دارد سلطه کافران منتفی است؛ گرچه برخی از مسلمانان موجب هلاک برخی دیگر شوند؛ همان گونه که در عصر حاضر چنین چیزی فراوان دیده می‌شود. ابن عربی این سخن را تأیید می‌کند (همان منبع، ص ۴۲۰).

۳. احتمال دیگر در معنای نفی سبیل عبارت است از نفی قدرتی که بتواند دولت و شوکت مؤمنان را نابود کند. مستند این قول نیز روایتی از ثوبان در صحیح مسلم است: «عن النبی (ص): انی سألت ربی الایهلکها... و ألا یسلط علیهم عدواً من سوی انفسهم فتستبیح بیضتهم و ان ربی قال: یا محمد انی قضیت قضاء فانه لا یرد و انی قد اعطیتک لامتک ألا اهلکهم بسنة عامه و ألا یسلط علیهم عدواً سوی انفسهم (همان). من از پروردگارم درخواست کردم امتم را با قحطی و قدرت و سلطه دشمن که سبب اباحه (نابودی) میان مسلمانان است هلاک نکند. خداوند نیز فرمود: ای محمد، من این حاجت را روا کردم و آن را رد نمی‌کنم و امت تو را به قحطی و سلطه دشمنی هلاک نخواهم کرد.»

۴. احتمال چهارم برای معنای نفی سبیل در آیه مبارکه، نفی سبیل شرعی است؛ زیرا اگر راهی برای سلطه و نفوذ کافران باز باشد، خلاف شرع است. (همان منبع)

۵. معنای آخر برای نفی سبیل عبارت است از نفی حجت و برهان عقلی که بتوان با آن بر مسلمانان غلبه و سلطه یافت (همان منبع).

رشید رضا معتقد است مقصود از نفی سبیل این است که کافران از آن جهت که کافر هستند، بر مسلمانان از آن جهت که مؤمن هستند و به شرایط و ویژگیهای ایمان پایبند هستند راهی ندارند. وی سپس در رد کسانی که نفی سبیل را به معنای نفی حجت دانسته اند می‌نویسد: سبیل، نکره در سیاق نفی است و مفید عموم است و هر گونه راه سلطه و نفوذ را شامل می‌شود. بنابراین، سخن کسانی که نفی سبیل را به معنای نفی حجت دانسته اند درست نیست (رشید رضا، ۱۹۹۰، ج ۵، ص ۴۶۶)

معنای مسلم در ضمن اشکال و جواب دوم روشن شد که مقصود از مسلمان در آیه اعم است و تمامی کسانی را که توحید، نبوت رسول الله (ص) و قیامت را باور دارند شامل می‌شود؛ هر چند برخی از فرقه‌های مسلمان احکام خاصی دارند و معنای کافر نیز به قرینه مقابله روشن می‌شود. کسانی که توحید، نبوت و قیامت را نپذیرفته‌اند کافرند. بنابراین، کافر اعم است از ملحدانی که به هیچ یک از ادیان آسمانی عقیده ندارند، چه مکتب مادی را پذیرفته باشند و چه نپذیرفته باشند و نیز کسانی که به یکی از ادیان آسمانی معتقدند. در زمان حاضر آمریکا و اسرائیل مصداق بارز و آشکار این قاعده و آیه می‌باشند.

وهبه زحیلی در بحث جهاد درباره اینکه اسلام کافر چگونه معلوم می‌شود می‌نویسد: اعلان اسلام به این است که شهادتین را بگوید و یا شهادت را همراه با تبری جستن از اعتقادات سابق (زمان کفر) اظهار کند. وی سپس از ابی مالک به نقل از پدرش گزارش می‌کند: «سمعت رسول الله (ص) یقول: من قال لا اله الا الله و کفر بما یعبدنی دون الله حرم ماله و دمه و حسابہ علی الله» شنیدم رسول خدا (ص) می‌فرمود: هر کسی کلمه لا

اله الا الله را بگوید و به آنچه غیر از خدا پرستش می شود کافر شود، مال و جانش حرام و حسابش با خداست.» (زحیلی، بی تا، ج ۶، ص ۴۲۶)

محمد رواس قلعه جی می نویسد: «اسلام عبارت است از ایمان به محمد به عنوان فرستاده خدا و ایمان به آنچه آورده است» (قلعه جی، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۲۰۰) وی اضافه می کند: «الکفر هو تکذیب النبی محمد (ص) بما جاء به مما هو معلوم فی الدین بالضرورة سواء كان تکذیبه صراحهً او ضمناً وهو ضد الايمان؛ (همان منبع، ج ۲، ص ۱۶۴۹) کفر عبارت است از تکذیب پیامبر اسلام محمد (ص) درباره آنچه که معلوم است از ضروریات دین است، اعم از اینکه تکذیب صریح باشد و یا ضمنی، و کفر ضد ایمان است.»

از این عبارت استفاده می شود کافر کسی است که ضروری دین را منکر شود، به گونه ای که سر از انکار رسالت و یا توحید در آورد. این معنا همانی است که در کتابهای فقهی شیعه به آن تصریح شده است.

لذا باید گفت که فقه های اهل سنت هم مانند فقه های امامیه قاعده نفی سبیل را پذیرفته و در تصمیم گیری در خصوص روابط سیاسی مسلمانان برای آن اعتباری قائل شده اند.

رابطه قاعده نفی سبیل با دیگر احکام

در خصوص رابطه قاعده با دیگر ادله و احکام اولی دو نگاه وجود دارد:

۱. این قاعده با سایر ادله و احکام اولی در یک رتبه قرار دارند. این نظر به تعارض احتمالی این قاعده با احکام قائل است (انصاری، ۱۳۵۷، ص ۱۵۹). به بیان دیگر این قاعده با ادله دیگر نسبت عموم و خصوص من وجه دارد و به علت وحدت رتبه در ماده اجتماع تعارض می کنند بدون اینکه یکی بر دیگری حاکم یا وارد باشد.

۲. نگاه دیگر قائل به حکومت قاعده بر ادله و احکام اولی است. مشهور فقها معتقدند دلیل نفی سبیل همیشه مقدم خواهد بود و هرگز نوبت به تعارض نمی رسد. (همان

منبع، ص ۱۵۸)

بهترین بیان در این مورد این است که در اصول فقه مقرر گردیده که هرگاه یک دلیل، دلیل دیگر را تفسیر نماید و موجب توسیع یا تضییق آن گردد، بر آن حاکم خواهد بود و

در اینجا این ضابطه وجود دارد؛ زیرا دلیل نفی سبیل مفسر امثال «احل الله البیع» یا «الناس مسلطون علی اموالهم» است، برای آنها چارچوب می‌سازد و موجب تضییق آنها می‌گردد. به تعبیر دیگر مرجع فهم تعارض ادله، جمع و تنظیم آنها عرف عام است و عرف عام تعارض بین نفی سبیل و ادله گفته شده نمی‌بیند بلکه آنها را به کمک نفی سبیل تفسیر می‌کند و می‌گوید: بیعی را خداوند حلال کرده که موجب سلطه کافر بر مسلمان نگردد یا مردم بر اموال خود مسلط هستند تا وقتی که موجب تسلط کفار بر مسلمانان نشود. (علیدوست، پیشین، ص ۲۵۰)

اما در خصوص رابطه قاعده با احکام حکومتی باید گفت این قاعده مانند بسیاری از احکام دیگر اسلام در تزامم و برخورد با مصالح مهم تر (احکام حکومتی) تخصیص پذیر است. چنانکه گاه دولت و نظام اسلامی ناچار است به انگیزه نفی هرگونه سبیل و سلطه در آینده، به طور موقت و گذرا پذیرای نوعی سلطه باشد. «ربما یکون مصلحه اهم للاسلام او المسلمین یکون سبیا لجعل حکم یکون موجبا لعلو الکافر فی بعض الاحیان، كما انه ربما يجعل حکما یکون موجبا لافناء جماعه من المسلمین كما فی مورد تترس الکفار بالمسلمین» (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۱۹۲).

البته باید شناخت مصالح، تضارب آنها و تقدیم یکی بر دیگری با احتیاط و کارشناسی دقیق صورت پذیرد، بویژه وقتی که به جامعه اسلامی و عموم مسلمانان مربوط است؛ زمانی که مساله فردی است مرجع تشخیص مصلحت شخص مکلف است ولی وقتی مورد کلی و عمومی است مرجع تشخیص مصلحت حاکم جامعه اسلامی با بهره مندی از نظر کارشناس (عرف خاص) است. (همان منبع، ص ۲۵۱-۲۴۹)

نتیجه گیری

از مجموع آنچه گذشت چنین نتیجه گرفته می‌شود که «قاعده نفی سبیل» از جملهی قواعد ثانویهی فقهی است که در روابط و سیاست خارجی دارای نقش تعیین کننده و شگرفی دارد. بدین صورت که وقتی قراردادی میان مسلمانان و بیگانگان بسته شود، به محض اینکه کشف شود که قرارداد مزبور زمینه ساز سلطه بیگانگان بر جامعهی

اسلامی است، این قاعده وارد عمل شده و آن قرارداد را لغو و باطل می‌سازد، هرچند که قرارداد بسته شده بر اساس قاعده «اصاله اللزوم فی العقود» و وجوب پای بندی به عقود، غیر قابل فسخ باشد.

بنابراین، قاعده‌ی «نفی سبیل» اصل مهم در روابط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و ... است که مبنای شکل‌گیری روابط نظام اسلامی با دیگر کشورها بوده و روابط بین‌الملل اسلامی را سامان می‌دهد.

به عبارت دیگر آنچه از این نوشتار استفاده می‌شود و می‌توان آن را به عنوان فرضیه اثبات شده دانست این است که: حکم اولی، جواز روابط مسلمان با کافر است. از این حکم اولی، هیچ موردی به عنوان حکم اولی تخصیص نخورده است. اصل سیادت و استقلال اسلامی، ناظر و حاکم بر این حکم اولی است. و تطبیق این دو اصل، بر حسب شرایط زمانی و مکانی متفاوت است. هرگاه مسلمانی به این باور رسد که رابطه اقتصادی خاص، با آن دو اصل، ناسازگاری دارد، یا حاکم و دولت اسلامی، نسبت به برخی از روابط به این نتیجه برسد، باید آن را کنار گذاشت و ممنوع خواهد بود. این مطلب، روح احکام مختلفی است که در لسان روایات و کتب فقها آمده است.

منابع

قرآن کریم.

۱. ابن منظور ابوالفضل جمال الدین، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ق). **لسان العرب**، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ سوم، جلد ۵، ۸ و ۱۱.
۲. انصاری، مرتضی بن محمد امین، (۱۳۷۵ق). **المتاجر (المکاسب)**، تبریز: چاپ سنگی.
۳. انصاری، مرتضی بن محمد امین، (۱۴۱۵ق). **کتاب المکاسب ط - الحدیث**، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، چاپ اول، جلد ۳.
۴. بخاری، (۱۴۰۱ق). **صحیح البخاری**، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، جلد ۲.
۵. جمعی از پژوهشگران زیر نظر هاشمی شاهرودی، سید محمود، (۱۴۲۶ق). **فرهنگ اصول فقه**، قم: موسسه دائره المعارف فقه اسلامی، چاپ اول، جلد ۱.
۶. حسینی مراغی، میرعبدالفتاح، (۱۴۱۷ق). **العناوین الفقهیه**، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه، چاپ اول، جلد ۲.
۷. حکیم، سید محسن، (بی تا). **مستمسک العروه الوثقی**، قم: کتابخانه آیت اله مرعشی، جلد ۱.
۸. حلی، جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهر، (بی تا). **تذکره الفقهاء**، بی جا: المکتبه المرتضویه، لاحیاء الآثار الجعفریه، جلد ۱.
۹. راغب اصفهانی، ابی القاسم الحسین بن محمد بن المفضل، (۱۳۶۷). **کرانه سعادت**، ترجمه و تحقیق: سید مهدی شمس الدین، قم: نور نگار، بی جا.
۱۰. راغب اصفهانی، ابی القاسم الحسین بن محمد بن المفضل، (۱۴۰۴ق). **المفردات فی غریب القرآن**، بی جا: دفتر نشر کتاب، چاپ دوم.
۱۱. رحمانی، محمد، (بی تا). **نفی السبیل منهج فی الاستقلال و مقاومه الهیمنه**، مجله فقه اهل البیت، ش ۳۲.
۱۲. رشید رضا، محمد، **تفسیر المنار**، (۱۹۹۰م)، بی جا: هیئت المصریه العامه للکتاب..
۱۳. زبیدی واسطی، محب الدین، (۱۴۱۴ق). **تاج العروس من جواهر القاموس**، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ اول، جلد ۱۴.
۱۴. زحیلی، وهبه بن مصطفی، (بی تا). **الفقه الاسلامی و ادلته**، دمشق: دار الفکر، چاپ چهارم، جلد ۶.
۱۵. شریف کاشانی، ملا حبیب اله، (۱۳۷۹). **القواعد**، قم: موسسه نشر علوم اسلامی.
۱۶. صدوق قمی، محمد بن علی بن بابویه، (۱۴۰۴ق). **مستقصی مدارک القواعد و منتهی ضوابط الفوائد**، قم: چاپخانه علمیه.

۱۷. صدوق قمی، محمد بن علی بن بابویه، بی تا، من لایحضره الفقیه، محقق: علی اکبر غفاری، بی جا، چاپ دوم، جلد ۴.
۱۸. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، جلد ۵.
۱۹. طبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن، (۱۳۵۰ق). مجمع البیان، تهران: انتشارات ناصر خسرو، جلد ۳.
۲۰. طریحی، فخر الدین، (۱۴۱۶ق). مجمع البحرین، تهران: کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوم، جلد ۳ و ۵.
۲۱. طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، (۱۴۰۹ق). التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق و تصحیح: احمد حبیب قصر العاملی، بی جا: مکتب اعلام الاسلامی، جلد ۳.
۲۲. عسگری، ابوهلال، (بی تا). معجم الفروق اللغویه بترتیب و زیاده، قم: موسسه نشر اسلامی، بی جا.
۲۳. علیدوست، ابوالقاسم، (۱۳۸۳ش)، قاعده نفی سبیل، مقالات و بررسیها، دفتر ۷۶ (۳) فقه، پاییز و زمستان ۸۳.
۲۴. عمید زنجانی، عباسعلی، (۱۳۶۸ش). قواعد فقه بخش حقوق عمومی، تهران: سمت، چاپ اول، جلد ۳.
- فاضل لنکرانی، محمد، (۱۴۱۶ق). القواعد الفقهیه، قم: چاپخانه مهر، چاپ اول.
۲۵. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۰۴). العین، تحقیق: دکتر مهدی مخزومی و دکتر ابراهیم السامرائی، بی جا: موسسه دارالهجره، چاپ سوم، جلد ۵.
۲۶. فضل اله، سید محمد حسین، (۱۴۱۹ق). تفسیر من وحی القرآن، بیروت: سید دارالملک، بی جا، جلد ۶.
۲۷. قرشی، سید علی اکبر، (۱۴۱۲ق). قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الإسلامیه، چاپ ششم، جلد ۲ و ۶.
۲۸. قرطبی، محمد، (۱۳۶۴ق). الجامع لاحکام القرآن، تهران: ناصر خسرو، چاپ اول، جلد ۵.
۲۹. قلعه جی، محمد رواس، (۱۴۲۳ق). الموسوعه الفقهیه، قم: موسسه دائره الفقه الاسلامی، چاپ اول، جلد ۱ و ۲.
۳۰. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق). الکافی، تهران: دارالکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، جلد ۲ و ۴. مصطفوی، حسن، (۱۳۶۸). التحقیق فی کلمات القرآن، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ج ۱۱.
۳۱. مصطفوی، سید محمد کاظم، (۱۴۲۱ق). القواعد مائه قاعده الفقهیه معنی و مدرکا و موردا، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ چهارم.

۳۲. مصطفوی، سید محمد کاظم، (۱۳۷۹). القواعد، قم: موسسه نشر علوم اسلامی، بی جا.
۳۳. مظاهری، حسین، (بی تا). رساله توضیح المسائل اخلاق در زمینه فقه، بی جا.
۳۴. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۵۴). تفسیر نمونه، با همکاری جمعی از نویسندگان، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ سی و ششم، جلد ۲.
۳۵. موسوی بجنوردی، سید حسن بن آقا بزرگ، (۱۴۱۹ق). القواعد الفقهیه، قم: نشر الهادی، چاپ اول، جلد ۱.
۳۶. موسوی بجنوردی، محمد حسن، (۱۳۸۶ق). القواعد الفقهیه، تحقیق: مهدی مهریزی و محمد حسین درایتی، قم: دلیل ما، چاپ سوم، جلد ۱.
۳۷. موسوی بجنوردی، محمد، (۱۳۷۲). القواعد الفقهیه، تهران: سازمان انتشارات آموزش و انقلاب، جلد ۱.
۳۸. موسوی خمینی، سید روح الله، (۱۴۱۵ق). انوار الهدایه فی التعلیقہ علی الکفایه، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ دوم، جلد ۱.
۳۹. موسوی خمینی، سید روح الله، (۱۴۲۱ق). کتاب البیع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ اول، جلد ۲.
۴۰. نجفی، محمد حسن، (۱۳۶۸ش). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، تحقیق: شیخ محمد قوچانی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ نهم، جلد ۲۱.